سید محمد بهشتی در گفت‌و‌گو با «تهران امروز»:

فرهنگ در تهران زندگی زیرپله‌ای دارد

■ شیده لالمی

گروه گفت‌و‌گو (داخلی ۲۰۳)

عکس: تهران امروز– امین محمدی

انتقاد به بی‌هویت شدن شهرها، حاشیه‌نشین شدن ارزش‌های فرهنگی و شتاب گرفتن بحران‌های اجتماعی در سال‌های اخیر شاه بیت گفت و شنودهای بسیاری از نشست‌های تخصصی شهری بوده است. با این همه این بیم بی‌هویت شدن شهرها تنها دغدغه جامعه کارشناسی نیست که مردمانی که در خانه‌های دور یا نزدیک شهر ساکنند و از میان پنجره‌هایی گشوده به هوای آلوده شهر گذشته، حال و آینده تهران را نظاره گرند هم برای شهری که ارزش‌های فرهنگی و هویتی‌اش را به صدها هزار ساختمان بی‌شناسنامه و بزرگراه بی‌هویت که بالا و پایین شهر را بی‌هیچ رویکرد هدفمندی به هم دوخته‌اند، نگرانند. آنها کودکی شهر را به خاطر ندارند اما محله‌های کودکی شان را از خاطر نبرده‌اند، محله‌هایی که دیگر در فرآیند توسعه شهری جز نامی و یادی از آنها نمانده است. مردمانی که دیگر خیابان‌های خاطره انگیز تهران را جز به نام نمی‌شناسند و از قدم زدن در بافت‌های مرکزی پایتخت به واسطه بحران‌های اجتماعی کوچک و بزرگی که در خانه‌های دور و نزدیک آن ریشه کرده، واهمه دارند. تهران شهری است که شناسه‌های هویتی‌اش را، بافت‌های تاریخی‌اش را، کوچه‌های آشتی کنان و محله‌های خاطره انگیزش را به بهای ساختمان بی‌هویتی و بدقواره‌ای باخته که هیچ نسبت فرهنگی با پایتخت ندارند. محله‌های تهران امروز پر از خانه‌هایی است که ساکنانش از گذشته و دیروزهای شهر هیچ نمی‌دانند. آنها نه دیروزها که به امروزها و همه لحظه‌هایی که در حصار مرزهای تهران می‌گذرانند کمتر تعلقی ندارند که اینجایی نیستند و اهل دیاری دیگرند. همه این مسائل اما دلیل آن نمی‌شود که سید محمد بهشتی، رئیس سابق سازمان میراث فرهنگی که اتفاقا دانش آموخته معماری از تهران است در مقام یک شهر فرهنگی ناامید باشد. امیدواری بهشتی به نسل سوم مهاجرانی است که امروز و شاید فردا عهده دار مدیریت و هدایت تهران می‌شوند پایتخت را در آستانه شرایطی قرار می‌دهند که بهشتی از آن به عنوان بهار شهرنشینی یاد می‌کند و به اعتقاد او زمانی که تهران این بهار را تجربه می‌کند خیلی دور نیست؛ یک دهه دیگر.

***

■ برنامه‌ریزی فرهنگی برای کلانشهرها و به طور مشخص شهر تهران در سال‌های اخیر بیش از گذشته در دستور کار مدیران شهری قرار گرفته است و بر همین اصل، تبدیل تهران به یک شهر فرهنگی به عنوان یکی از مهم‌ترین برنامه‌های چشم‌انداز تهران در سال ۱۴۰۱ عنوان شده است، در حالی که به نظر می‌رسد برنامه‌ریزان هنوز در مورد مشخصه‌های یک شهر فرهنگی اتفاق نظر ندارند، از دیدگاه شما یک شهر فرهنگی واجد چه مشخصه‌هایی است؟

به دلیل ابهامی که عنوان این بحث دارد به نظرم بهتر است پیش از آنکه به خود موضوع شهر فرهنگی بپردازیم، درباره تعاریف صحبت کنیم. اینکه یک شهر چه نسبتی با مقوله فرهنگ دارد یا واژه فرهنگ در ارتباط با شهر چه کیفیتی پیدا می‌کند. شاید ما ویژگی‌های متفاوتی را به عنوان زیر مجموعه واژه فرهنگ به شهر نسبت می‌دهیم. استنباط من این است که شهر در سه ساحت با مقوله فرهنگ سر و کار دارد. یکی به این عنوان که ما فرهنگ را به عنوان حاصل تعامل تاریخی بشر با محیط اطراف خودش اعم از طبیعت، مردمان و جوامع دیگر در نظر بگیریم. برای نمونه اگر یزدی‌ها ویژگی‌های فرهنگی خاصی دارند یا گیلانی‌ها با ویژگی‌های منحصر به فرد خود شناخته می‌شوند این امر بیش از همه ناشی از تعامل آنها با محیط پیرامونی آنهاست که فرهنگ آنها را متمایز می‌سازد. این ساحت، ساحت فرابخشی فرهنگ است. هر شهری در یک بستر طبیعی شکل گرفته است. نخستین بار که یک گروه انسانی شهری را برای سکونت انتخاب کردند حتما بلافاصله این شهر برای آنها قابل استفاده نبوده و به تدریج آنها کشف می‌کنند این شهر از چه منابعی برخوردار است و چه قابلیت‌هایی دارد. در عین حال ساکنان یک شهر باید مطالعه می‌کردند و می‌شناختند که با چه موانع زیستی مواجه هستند به گونه‌ای که بتوانند برای این موانع راه حلی پیدا کنند که بر اساس آن بقای آنها تضمین شود. همه این ویژگی‌هایی است که به اهل یک جایی بودن تبدیل می‌شود. اهل جایی بودن یعنی برخورداری از ویژگی‌های فرهنگی که ماحصل زندگی تاریخی گروهی از مردم در بخشی از یک سرزمین است. کدام شهر ماهست که این ساحت فرهنگی را نداشته باشد البته در دوران معاصر ما با این ساحت از فرهنگ در شهرهایمان هیچ کاری نداشتیم. برای ما اینکه شهر در چه محیط طبیعی شکل گرفته مهم نبوده است. در حوزه شهرسازی در مقیاس‌های مختلف شاخص‌هایی وجود دارد که در آنها به این موضوعات توجه نمی‌شود مهم این است که جمعیت شهری چقدر است، یا سرانه‌های خدماتی‌اش چه اعدادی را نشان می‌دهد اما مهم نیست ساکنان یک شهر چه کسانی هستند و اینکه آیا حالشان خوب است؟ در توسعه شهری معاصر نسبت توسعه شهری با این ساحت که ساحت فرابخشی است به کلی مغفول مانده است. در حالی که اگر این ساحت شناخته شود برنامه‌ریزی‌های ما در همه بخش‌ها از این ساحت از فرهنگ متاثر خواهد شد. ما نمی‌توانیم با همان نوع برنامه‌هایی که تهران را اداره می‌کنیم یزد را هم اداره کنیم چرا که این دو شهر در ساحت فرابخشی با هم متفاوت هستند و بر همین اساس نمی‌توان برای آنها راه‌حل‌ها و حتی سرانه‌های مشابه در نظر گرفت. در صورتی که در دوران گذشته و پیش از ورود مدرنیسم به شهرهای ما این ساحت از فرهنگ اهمیت داشت و کسانی که می‌خواستند در شهری سکونت و فعالیت کنند به نخستین چیزی که اهمیت می‌دادند همین ساحت فرابخشی بود. شما به کتاب‌های قدیمی نگاه کنید، می‌گفتند کاشان چه جور شهری است؟ کجاست؟ کسانی که در آنجا هستند چه کسانی هستند؟ در حالی که در تعاریف جدید شهرها یک مختصات جغرافیایی یا در نهایت یک توپوگرافی و جمعیتی هستند که نیازهایی دارند و خدماتی می‌خواهند.

دوران جدید این ذهنیت در عرف پذیرفته شده که شهر عبارت است از یک حجم کاربری‌های مسکونی، تجاری، آموزشی و بهداشتی و در بین این کاربری‌ها یک توده‌ای از شریان‌های ارتباط وجود دارد که انسان‌ها در این شریان‌های ارتباط حرکت می‌کنند و از نقطه «الف» به نقطه «ب» می‌روند. از این منظر شهر جایی است که جمعیتش از عددی بالاتر باشد و اگر سرانه‌های چنین شهری تامین شده و شریان‌هایش ساخته شده باشد، این شهر، شهر خوبی است. این تصور معاصران از شهر است و مداوم هم تلاش می‌کنند شهرها را به این سمت ببرند. در صورتی که تجربه بشری در طول تاریخ شهر نشینی دلالت می‌کنند بر آنکه شهر، شهر می‌شود بنا به زندگی که در آن شهر جریان دارد و همین زندگی که در شهر جاری می‌شود، دومین ساحت از فرهنگ را شکل می‌دهد. حیات مدنی دومین ساحتی است که در ارتباط یک شهر با مقوله فرهنگ مطرح می‌شود و متاسفانه شهرهای ما در دوران معاصر فاقد این حیات مدنی هستند.

حیات مدنی در پلاک‌های ساختمانی اتفاق نمی‌افتد همانطور که در بیمارستان‌ها، مدارس و اداره‌ها و سازمان‌ها رخ نمی‌دهد. حیات مدنی در فضاهای عمومی شهری شکل می‌گیرد. زمانی که به دوران کودکی خودم مراجعه می‌کنم همه خاطره من از شهر مربوط به رویدادهایی است که در محله اتفاق افتاد و این در واقع خاطره‌ای است که از شهر داشتیم. این خاطره در خانه و مدرسه شکل نگرفته داخل فضای مشاع شهری پدید آمده است. در تجربه تاریخ خودمان وقتی نگاه می‌کنیم چهار باغ یک عرصه عمومی است که در این فضا حیات مدنی تحقق پیدا می‌کند یا خیابان لاله زار، نادری و استامبول همین نقش را داشتند و عرصه‌های عمومی شهری هستند که زندگی در آنها اتفاق می‌افتد نه نقل و انتقال و رفت و آمد و این یک پدیده فرهنگی و اجتماعی است و این ساحت میان بخشی فرهنگ است و جزو مهم‌ترین بخش‌هاست چون بخش‌های مختلف فرهنگ را به هم متصل می‌کند. ساحت سوم، ساحت بخشی فرهنگ و در واقع همان ساحتی است که در عرف شناخته می‌شود. وقتی از فرهنگ صحبت می‌کنیم یاد کتاب، موسیقی، هنرهای تجسمی، سینما و تئاتر می‌افتیم. اتفاقا ما به این بخش از فرهنگ بیشتر از سایر بخش‌ها توجه کردیم.

■ شهر تهران با سه ساحتی که گفتید چه نسبتی دارد؟

به طور کلی مردم ایران در گذشته با توجه به ویژگی‌های فرهنگی محیط زندگی خود را انتخاب می‌کردند و زندگی آنها با مشخصه‌های فرهنگی این محیط شکل می‌گرفت. ممکن است که آنها به اندازه‌ای که انسان امروز در مورد ویژگی‌های تخصصی شهری مانند تهران اطلاعاتی در اختیار دارد، آگاهی نداشتند اما این پرسش برای آنها وجود داشت که اینجا کجاست و کدام قسمت آن در معرض تهدید است. مردم در گذشته اطلاعات دقیق امروز را نداشتند اما به دلیل پیوستگی ای که با محیط زندگی خودشان داشتند می‌توانستند بنا به شناخت و دانایی با خطراتی مانند زلزله مواجه شوند و این همان ساحت فرابخشی فرهنگ است. امروز اما شرایط متفاوتی بر ما حاکم شده و ممکن است دانش ما نسبت به دشت تهران زیاد باشد اما ما فاقد دانایی هستیم. شاهد آن هم این است که ما شهری مانند تهران را درست در نقاطی توسعه دادیم که اتفاقا نمی‌بایست توسعه می‌دادیم. ما تهران را به سمت شمال توسعه دادیم و این دقیقا همان جایی است که وقتی برای فتحعلی‌شاه خبر از خرابی‌های زلزله تهران آوردند، بیش از سایر نقاط تخریب شده بود و این امر نشان می‌دهد که در گذشته تا چه اندازه به ساحت فرابخشی فرهنگ در زندگی شهر توجه می‌شد و ما امروزه چقدر از آن فاصله گرفتیم. در ساحت میان بخشی نیز تهران بسیار آسیب دیده اما هنوز بخش‌هایی از شهر هستند که حیات مدنی در آنها جاری است برای مثال جلوی دانشگاه چنین شرایطی را دارد. کسی که می‌رود جلوی دانشگاه تهران الزاما برای کار دانشگاهی که آنجا نمی‌رود، کسی که می‌گوید می‌روم جلوی دانشگاه یعنی در جست‌وجوی کتاب‌های جدید و کسب اطلاعاتی از آخرین کتاب‌ها و تحولات بازار نشر است و این مشخصه‌ای برای میدان انقلاب است. یا کسی که می‌خواهد ارز بخرد می‌رود میدان فردوسی، آنجا نوع دیگری از حیات مدنی رایج است که به نوعی هویت همان منطقه را تعریف می‌کند و شاخصه فرهنگی آن است. پس تهران باوجود اینکه از ناحیه بی‌توجهی به ساحت میان بخشی فرهنگ آسیب‌های بسیاری دیده هنوز به کلی حیات مدنی را در بافت و محله‌ها و فضاهای شهری از دست نداده و برای اینکه بخواهیم این شهر به نوعی مشخصه‌های یک شهر فرهنگی را داشته باشد باید حیات مدنی از دست رفته را به محله‌ها، به مناطق و محورها و خیابان‌های مهم تهران باز گردانیم. شهر به این شهر می‌شود که حیات مدنی در مناطق مختلف آن رونق داشته باشد. تهران یک سکونتگاه شده و تلاش شده سرویس‌ها و خدماتی که یک سکونتگاه لازم دارد در آن تامین شود بنابراین مجموعه‌ای است از پلاک‌های ساختمانی و شریان‌هایی که این ارتباط را برقرار می‌کنند و اساسا عنصر فرهنگ دیده نمی‌شود. در بسیاری از موارد مدیران شهری هزینه‌های سنگینی را صرف خدمات رسانی شهری کردند برای اینکه سرانه‌های تهران تامین شود اما اتفاقا سراغ نقاطی رفتند که زندگی شهری و حیات مدنی به بهترین نحو در آن نقاط جاری بود و آن زندگی را کشتند. یک نمونه بارز آن نوسازی بافت‌های فرسوده است. زمانی که شما از نوسازی بافت‌های فرسوده صحبت می‌کنید باید توجه داشته باشید که فقط کالبد این بافت فرسوده است و افرادی که در این بافت ساکن هستند و زندگی می‌کنند سرمایه‌های اصلی شهر ما هستند. ما با از میان برداشتن جریان زندگی، مکانیزم بافت‌های فرسوده را نوسازی می‌کنیم شیوه کار ما به این صورت است که افرادی که در بافت‌های فرسوده زندگی می‌کنند را در مناطق مختلف پراکنده می‌کنیم. برای مثال انبوه سازان بتوانند زمین این محدوده را تجمع کنند که بتوان در آن ساختمان‌های چند طبقه را ساخت در نتیجه افرادی در این منطقه ساکن می‌شوند که هیچ آشنایی و تعلقی به محیط ندارند و شاید در سه نسل بعد از آنها به نوعی این تعلق دوباره ایجاد شود. نمونه دیگر توسعه بزرگراه‌ها در تهران است. درست است که تهران به بزرگراه و شریان‌های ارتباطی نیاز دارد اما توسعه این شریان‌ها در تهران به گونه‌ای بوده که زندگی شهری را منقطع کرده است. پل عابر پیاده زندگی دو طرف بزرگراه را به هم متصل نمی‌کند و این بزرگراه‌ها تهران را به مجمع الجزایری با فاصله‌های بسیار زیاد تبدیل کرده است. تمام کسانی که در این جزیره‌ها زندگی می‌کنند برای ارتباط با جزایر همجوارشان ناگزیر از انجام سفرهای شهری متعدد هستند. درست است که بزرگراه‌ها بخشی از ترافیک تهران را مهار کردند اما به واسطه وجود آنها بخش زیادی هم تقاضاهای سفر جدید در شهر ایجاد شده است. ساحت میان بخشی یک منظر و یک زاویه دید به شهر است و ما همه چیز را باید یک بار از ساحت میان بخشی نگاه کنیم و شاید از این منظر بتوان برای مسائل شهر تهران راه حلی دیگر پیدا کرد. وقتی صحبت از دسترسی شهروندان به بازارها برای تهیه نیازهای روزانه آنها می‌شود اگر ما از منظر حیات مدنی نگاه کنیم شاید به راه‌حل‌های خیلی بهتری از مجموعه فروشگاه‌های شهروند و رفاه برسیم. وقتی از منظر حیات مدنی به شهر نگاه می‌کنیم شاید بتوانیم معضلات ترافیکی پایتخت را با راه‌حل‌های دیگری حل کنیم.

تهران در ۱۰ سال آینده در آستانه بهار شهرنشینی است چون نسل چهارم هم به دنبال نسل سوم می‌آید و غلبه نسل اول کاهش پیدا می‌کند و نسل سوم و چهارم به تدریج وارد عرصه‌های مدیریتی می‌شوند. کسی باید پاسخگوی نیازهای فرهنگی تهران باشد که خود مبتلای به همین نیازهاست. نسل اول مهاجران به شهری مانند تهران تمنای شهرنشینی نداشتند، زمان می‌برد که چنین تمنایی شکلی بگیرد. این شرایط خوبی برای شهر تهران است و در واقع اگر مدیران شهری متوجه این فرآیند سازنده شوند می‌توان از این فرصت استفاده‌های بسیاری برد

در ساحت بخشی، تهران باوجود فشارهایی که از ناحیه فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی همواره بر حوزه فرهنگ تحمیل شده، شرایط خوبی دارد به گونه‌ای که بیشترین فعالیت‌های فرهنگی و هنری و تولیدات فرهنگی در این شهر صورت می‌گیرد و تهران به دلیل قوی بودن ساحت بخشی فرهنگ، مهم‌ترین پایتخت فرهنگی کشور است.

■ اطلاق عنوان پایتخت فرهنگی به تهران به طور طبیعی مسوولیت‌های سنگینی را متوجه این شهر می‌کند به گونه‌ای که می‌بایست این شهر در مقام یک پایتخت فرهنگی پاسخگوی نیازهای کلان در سطح ملی باشد، تهران برای پذیرش این مسوولیت چقدر آماده شده است؟

خیلی کم. چون برنامه‌ریزان و مدیران این شهر در همه سال‌های گذشته آنقدر که به مسائل سیاسی و اقتصادی بها دادند به مسائل فرهنگی توجه نکردند و واقعیت این است که فرهنگ در تهران در همه سال‌های گذشته در حال زیر پله ادامه حیات داده است. همواره ناگزیر بوده است از منطق حوزه‌های دیگر تبعیت کند و از منطق حاکم بر حوزه اقتصاد و حاکم بر حوزه سیاست تبعیت کند و حق اعتراض هم نداشته باشد. البته قرار گرفتن تهران در مقام پایتخت فرهنگی مسوولیت‌هایی هم به این شهر اضافه کرده است که شاید بخش عمده آن در حوزه بخشی فرهنگ تعریف می‌شود و اگر به ساحت بخشی فرهنگ در شهرها توجه نکنیم شهر وضعیت انسانی را پیدا می‌کند که جهاز هاضمه آن خوب کار می‌کند، چشمش را می‌بیند، پاهایش به او کمک می‌کند که مسافت زیادی راه بروند اما فکر نمی‌کند و تولید ماندگاری از خود ارائه نمی‌دهد. مثال چنین شهری دوبی است. فرزانگی یک شهر است که باقی می‌ماند اگر یک شهر شرایطی را فراهم کرد که فرزانگانی که در یک شهر زندگی می‌کنند مجال بروز فرزانگی خود را داشته باشند آن زمان این شهر در مدار مدیریتی فرهنگی قابل دفاعی حرکت کرده است. شما هنوز که شیراز می‌روید می‌دانید که باید سری به آرامگاه حافظ و سعدی بزنید. حافظ و سعدی در شیراز نماد فرزانگی این شهر هستند. تهران می‌تواند به عنوان پایتخت کشور مظهر فرزانگی ملی ما باشد اما باید مدیریت شهری و سایر مسوولان بسترهای لازم را برای ایفای چنین نقشی فراهم کنند و اینگونه نباشد که منطقه فرهنگ ناگزیر از منطقه سیاست و اقتصاد تبعیت کند.

■ شاید به دلیل همین فشارهای سیاسی و اقتصادی بر حوزه فرهنگ و به نوعی متمرکز شدن همه فعالیت‌های مدیریتی و سیاستگذاری در تهران است که عده‌ای پیشنهاد انتقال پایتخت یا دست کم انتقال پایتخت فرهنگی از تهران به سایر شهرها برای نمونه اصفهان را مطرح می‌کنند؛ چقدر با این پیشنهاد موافق هستید؟

از زمان ورود اسلام به ایران، همه حکومت‌ها به دنبال شهری بودند که بتواند نقش پایتختی را برای کشور ایفا کند و به همین دلیل شهرهای زیادی برای مدت‌های کوتاه و بلند به عنوان پایتخت انتخاب شدند، اصفهان، تبریز، شیراز و قزوین هر کدام برای مدتی پایتخت ایران بودند. انتخاب تهران به پایتختی ایران در زمان آغا محمدخان قاجار در واقع حاصل جست‌وجوی ۱۳۰۰ ساله است و به همین دلیل تهران طولانی‌ترین عمر پایتختی را در کشور پیدا می‌کند. مهم‌ترین کریدور ارتباطی جهانی ما در داخل فلات ایران کریدور جنوب البرز است که شرق و غرب جهان را به هم متصل می‌کند و تهران درست روی همین کریدور قرار دارد. از طرف دیگر مهم‌ترین کریدور شمالی و جنوبی در ایران زاگرس است که این دو کریدور در همین نقطه (تهران) یکدیگر را قطع می‌کنند و این شرایط پدیده جدیدی نیست و از زمانی که انسان وارد این فلات شده تهران همین ویژگی را داشته. بسیاری ممکن است تصور کنند چون تهران پایتخت ایران بوده همه راه‌ها به تهران ختم می‌شده در حالی که اشتباه می‌کنند و این راه‌ها سال‌ها پیش از آنکه تهران پدید آید وجود داشته و در واقع چون این راه‌ها همه در نقطه‌ای به نام تهران با هم تلاقی می‌کردند، پایتخت در همین نقطه شکل گرفت. در ایران هیچ شهری که قابل رقابت با تهران باشد و بتوان آن را به عنوان پایتخت جایگزین تهران کرد، نداریم. تهران در نتیجه تعامل تاریخی بلند مدت انسان با طبیعت و شناخت مزیت‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد آن به عنوان پایتخت انتخاب شده و همانطور که گفتم این انتخاب برآمده از یک تجربه ۱۳۰۰ ساله است و اگر ما چنین برداشت و نگاهی به پیشینه این شهر داشته باشیم دیگر به هر بهانه‌ای و در مواجهه با هر مشکل و مساله‌ای نمی‌گوییم پایتخت را جابجا کنیم. تهران به لحاظ سیاسی پایتخت ایران است، ممکن است بتوان به لحاظ سیاسی آن را جابجا کرد حتی از نظر اقتصادی هم این امکان وجود دارد و انتقال پایتخت از بعد اقتصادی کار راحتی است و شاید بتوان به سادگی با ایجاد اهمیت اقتصادی در نقاط دیگر کشور این اهمیت را کاهش داد اما در مورد تهران به عنوان پایتخت فرهنگی کشور عجالتا کار زیادی نمی‌توان کرد چون تهران با فاصله زیادی نسبت به سایر شهرها، پایتخت فرهنگی کشور است. در زمینه فعالیت‌های سینمایی ۱۰۰ درصد کسانی که در سینمای حرفه‌ای فعالیت می‌کنند در تهران مستقر هستند. در زمینه کتاب اکثر نویسندگان و ناشران، فروشندگان و حتی خوانندگان در تهران مستقر هستند. موسیقی و هنرهای تجسمی هم همین وضعیت را دارد. من نمی‌خواهم ارزش شهرهای دیگر را کاهش دهم اما متاسفانه این اتفاق افتاده و فعالیت‌های فرهنگی و هنری خواسته یا ناخواسته در تهران متمرکز شدند. از سوی دیگر مشکل این است که مگر قرار است ما تصمیم بگیریم تهران پایتخت فرهنگی شود یا نشود؟ تهران پایتخت فرهنگی هست همانگونه که تهران پایتخت اقتصادی است. تهران پایتخت فرهنگی است چون همه فعالیت‌های فرهنگی در تهران صورت می‌گیرد. شما تصمیم بگیرید همه امکانات را هم در اختیار شما قرار دهند که پایتخت فرهنگی ایران در ۳۰ سال آینده به شهر دیگری منتقل شود، فکر می‌کنید شدنی است؟ بله اصفهان و شیراز زمانی پایتخت فرهنگی ایران بودند، بیشترین تولیدات فرهنگی در این شهرها انجام می‌شد اما الان نقش پایتخت فرهنگی را ندارند و نمی‌توانند داشته باشند.

■ تاریخ شهرسازی ایران نشان دهنده پیشینه‌ای غنی و تجربه‌های ماندگار است که از همین تجربه‌ها شهرهایی مانند اصفهان، یزد و شیراز شکل گرفتند. این شهرها در نوع خود نمونه‌های کاملی از یک شهر فرهنگی بودند که نیازهای شهر در همان سه ساحتی که شما گفتید در آنها تامین شده بود، چه اتفاقی برای ما افتاد که از این شهرها که نمونه‌های کامل یک شهر فرهنگی بودند به نقطه‌ای رسیدیم که شهرهای ما در دوران معاصر اغلب با مسائل پیچیده اجتماعی که برآمده از زیر ساخت‌های فرهنگی اند مواجه‌اند؟

تمام مسائل فرهنگی و هویتی از دهه ۴۰ آغاز می‌شود و ناشی از اجرای طرح‌هایی است که در این زمان اجرا می‌شود. در دهه ۴۰ ما ۱۳۵ هزار روستا داریم که امروز ۵۲ هزار روستا خالی از سکنه هستند یعنی در طول ۴۵ سال ساکنان آنها به شهرها مهاجرت کردند. در دهه ۴۰ ما حدود ۲۰۰ شهر داشتیم الان بیش از هزار شهر داریم و این ۸۰۰ شهر در واقع برآمده از همان روستاهای خالی از سکنه است. مهاجران با ورود به شهری مانند تهران، این شهر را به صورت یک سکونتگاه دیدند به ویژه آنکه بسیاری از آنها به تهران به عنوان یک سکونتگاه موقت دیدند، هرچند که در بلندمدت ماندگار شدند. این گروه تعلقی به شهر ندارند، با ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی تهران آشنا نیستند و مهم‌تر اینکه اغلب آنها متولد روستا هستند و با فرهنگ شهرنشینی آشنایی کافی ندارند. طبیعی است شهر تهران با چنین جمعیتی هزار مشکل پیدا می‌کند. مشکل حاشیه‌نشینی پیدا می‌کند و به مشکل اکثریت، پیدا کردن فرهنگ حاشیه‌نشینان بر فرهنگ اجتماعی مبتلا می‌شود. حاشیه‌نشینان فرهنگی، حاشیه‌نشینان سیاسی و حاشیه‌نشینان اقتصادی زندگی شهری را تحت تاثیر خود قرار می‌دهند. در تهران زمان در حال گذر است و نسل‌های بعدی از مهاجران در تهران ساکن شدند و اکثریت ساکنان امروز تهران نسل سوم مهاجرانی هستند که از دهه ۴۰ وارد تهران شدند. این گروه خواسته‌های برآمده از فرهنگ شهرنشینی را در تهران منتشر می‌کنند. اگر در تهران شعار شهر اخلاق شنیده می‌شود یعنی این شهر تمنای اتیکت‌های شهرنشینی را دارد. اینکه پیاده راه ولی عصر ساماندهی می‌شود پاسخی به نیازی است که همین نسل در شهر منتشر می‌کنند. تهران در ۱۰ سال آینده در آستانه بهار شهرنشینی است چون نسل چهارم هم به دنبال نسل سوم می‌آید و غلبه نسل اول کاهش پیدا می‌کند و نسل سوم و چهارم به تدریج وارد عرصه‌های مدیریتی می‌شوند. کسی باید پاسخگوی نیازهای فرهنگی تهران باشد که خود مبتلا به همین نیازهاست. نسل اول مهاجران به شهری مانند تهران تمنای شهرنشینی نداشتند، زمان می‌برد که چنین تمنایی شکل بگیرد. این شرایط خوبی برای شهر تهران است و در واقع اگر مدیران شهری متوجه این فرآیند سازنده شوند می‌توان از این فرصت استفاده‌های بسیاری برد.

■ تجربه نشان داده که مدیریت شهری به جز مدت زمان کوتاهی همواره عقب‌تر از نیازهای جامعه شهری حرکت کرده و این حرکت به ویژه در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی نمود بیشتری داشته است. آیا مدیریت شهری در ایران به ویژه با پراکندگی مسوولیت‌ها در سازمان‌ها و نهادهای موازی قادر به سیاستگذاری و استفاده بهینه از این فرآیند هست؟

زمانی که مدیریت شهری در یک شهر خیلی ضعیف باشد ویترین آن ارائه خدمات شهری است یعنی رفت‌وروب شهر و پر کردن چاله‌های خیابان‌ها. مقداری که ارتقا پیدا کند فعالیت‌های عمرانی، ویترین فعالیت‌های آن می‌شود و دوست دارد همه در شهر ببینند که کارگران مشغول کارند. کارگاه‌های بزرگ احداث می‌کنند و چنین تصویری از خود به نمایش می‌گذارند. وقتی از این مرحله یک پله بالاتر می‌رود به ضوابط و مقررات مدیریت شهری توجه می‌کند در این مرحله معاونت شهرسازی توی ویترین می‌رود شهر دارای طرح جامع می‌شود و هر چیزی انضباط پیدا می‌کند. در چنین شرایطی تعداد برنامه‌ها و بخشنامه‌ها افزایش می‌یابد این در حالی است که مدیریت شهری فعالیت‌های خدماتی و عمرانی را نیز انجام می‌دهد. مدیریت شهری در عالی‌ترین جایگاه به فرزانگی توجه می‌کند و شهردار می‌خواهد مدیر شهری باشد که حاصل همه تمایلات انسانی که در آن شهر صورت می‌گیرد، حاصلی ماندگار باشد. مدیریت شهری در چنین شرایطی دوست دارد شاهد لبخند، طراوت و بلوغ شهروندان باشد، شاهد بالاترین و باکیفیت‌ترین نوع زندگی که در خاطر شهروندان می‌ماند باشد و اینجاست که مدیریت شهری به موفقیت می‌رسد. خوشبختانه شهر تهران به دلایلی در حال ورود به چنین مرحله‌ای است.

■ کارشناسان و تحلیلگران اجتماعی بخش مهمی از مسائل شهر تهران را ناشی از کاهش تعلق اجتماعی شهروندان به شهر می‌دانند. از دیدگاه شما در شهری مانند تهران چگونه می‌توان این تعلق را بازآفرینی کرد؟

در ابتدا باید تعریف کنیم تعلق فرهنگی یعنی چه؟ به نظر من این امر بیشتر به مقوله فرهنگ در ساحت میانی باز می‌گردد. هر جایی که حیات مدنی داشته باشد آن فضا دارای مکانیت می‌شود. زندگی در آن جریان پیدا می‌کند و آن فضا دارای رونق اجتماعی و اقتصادی می‌شود. تهران ۸۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد با توجه به فعل و انفعالات ۵ دهه اخیر تنها در نقاطی حیات مدنی وجود دارد که شما شاهد تداوم زیست سه نسل در آنجا هستید مانند منطقه تهران‌نو، نارمک یاسر سبیل. جمعیت اصلی در این مناطق ساکن هستند و آن تعلق جمعی به شهر وجود دارد. در تهران ما با پدیده خانه به دوشی مواجه هستیم. برای مثال یک فرد ۴۰ ساله ۱۰ بار محل سکونتش را تغییر داده و این امر اجازه نمی‌دهد تعلق به شهر شکل بگیرد. نکته مهمی هست و آن اینکه در تهران اصولا با ناپایداری مواجه هستیم و ناپایداری امری ممدوح شمرده می‌شود. ناپایداری در کار، در تجارت، در سکونت، در مدیریت. چهره شهر در وضعیت ثابتی تثبیت نمی‌شود اگر خیابان ولی عصر یکی از خیابان‌های تثبیت شده است، گروهی می‌آیند از تعریض این خیابان صحبت می‌کنند، این تعریض یعنی اینکه زندگی این خیابان به کلی به هم می‌ریزد و فرهنگی که به واسطه حضور طولانی مدت آن در تهران شکل گرفته بود از بین می‌رود. ناپایداری در تهران به عنوان یک امر نامطلوب شمرده نمی‌شود در حالی که از نظر مدیریت شهری باید جابجایی هر چیزی در شهر به سختی انجام بگیرد. بالاخره هر شهری ارکانی دارد و تهران باید آرام‌سازی شود و کل شهر باید آرام‌سازی شود نه تنها یک حوزه‌ای مانند ترافیک بلکه جابجایی و نقل و انتقالات تهران هم باید آرام‌سازی شود. حاکمیت ناپایداری در یک شهر یعنی که شما مداوم یک شهر را شخم بزنید و اجازه ندهید گیاهی در آن رویش پیدا کند. ما باید ضد ناپایداری و طرفدار پایداری باشیم. مثال ساده آن همین جدول‌های کنار خیابان است شما ببینید این جدول‌ها در طول یک سال چند بار کنده می‌شود و دوباره ساخته می‌شود. عمر ساختمان در تهران چرا باید به ۷ سال برسد و بعد بگوییم خانه کلنگی است؟ اساسا چرا باید خانه را از اول کلنگی بسازیم. همه این مسائل به دلیل حاکمیت ناپایداری در تهران است و امیدوارم روزی برسد که پایداری در مدیریت شهری و همه وجوه مدیریتی ما حاکم و ناپایداری حاشیه‌نشین شود.